

# قیام فرانسوی

## «اقتصاد سیاسی جلیقه زردها»

استاتیس کوولاکیس



ترجمه‌ی هومن کاسبی



شورش جلیقه‌زرها در فرانسه، مانند تمام جنبش‌هایی که از نیروی یک رخداد برخوردارند، هم پیش‌بینی‌شده و هم غیرمنتظره بود. نه تنها توسط رسولان ابدی شورش آتی، یا لفاظی‌های تهدیدآمیز لوپن،<sup>۱</sup> بلکه در جلسات نظام سیاسی پیش‌بینی شده بود. خود مکرون تردید نداشت تا برای کتابی که کارزار ریاست‌جمهوری ۲۰۱۷ او را به‌راه انداخته بود، عنوان *انقلاب* را غصب کند. دو سال پیش، ژاک آتالی،<sup>۲</sup> کارچاق‌کن سیاسی-فکری که در حال حاضر از نزدیکان مکرون است، هشدار داده بود که چشم‌انداز سیاسی از هم‌پاشیده در دوران ریاست‌جمهوری اولاند،<sup>۳</sup> فرانسه را در «آستانه‌ی وضعیتی پیش‌انقلابی» رها خواهد کرد. پس مدت‌ها قبل پیش‌بینی شده اما با این حال غافل‌گیرکننده بود: نه تنها زمان‌بندی و جرعه‌ی آغازین شورش - مالیات مکرون بر گازوئیل - بلکه پیکربندی‌های اجتماعی انضمامی آن، به‌تمامی غیرقابل پیش‌بینی بودند.

جنبش جلیقه‌زرها، خیزش کنش‌گر اجتماعی جدیدی را به چشم دیده است، که از «نامرئی»‌ترین لایه‌های فرانسه که تاکنون در انفعال سیاسی به‌سر می‌بردند، قد علم می‌کند: طبقه‌ی کارگر یقه-آبی یا یقه-سفید از بنگاه‌های کوچک یا متوسط؛ بخش‌هایی از خرده‌بورژوازی بدون تحصیلات دانشگاهی، نزدیک (از لحاظ فضایی و اجتماعی) به طبقات مردمی؛ بازنشستگان از همان لایه‌ها. جنبش جلیقه‌زرها که خارج از اشکال مستقر نمایندگی سیاسی یا سازمان‌دهی اتحادیه‌های صنفی عمل می‌کند، کارگران دستمزدی و خوداشتغالان را بر یگانه‌زمینه‌ای که ترکیب ارگانیک آن اجازه می‌داد، گرد هم آورده است: اعتراض علیه دولت. شگفتی دوم از همین روست: اعتراضی که عمدتاً از مزدبگیران کم‌درآمد تشکیل شده و بر زمین لغزان مالیات‌بندی

---

<sup>۱</sup> Le Pen

<sup>۲</sup> Jacques Attali

<sup>۳</sup> Hollande

موضوع گرفته است؛ به نفع مالیات‌های پایین‌تر، و به‌ویژه علیه مالیات گزوییل، اما همچنین علیه بی‌عدالتی مالی و الغای مالیات بر ثروت توسط مکرون. و در عین حال - شگفتی سوم - بحث و گفت‌گویی مردم در فلکه‌های اشغال‌شده راجع به وضعیت «وحشتناک» اواخر هر ماه، و شواهدی از میلیون‌ها نفر از استثمارشدگان که به خاطر اجبارها و تحقیرهای روزانه روبه‌تباهی می‌روند، تصویر «ملت سرفراز» را که مکرون تلاش می‌کرد تحمیل کند درهم می‌شکست.

سرانجام، شگفتی چهارم، این جنبش موفق شده است سطح بالایی از حمایت مردمی را در سراسر مقابله‌ی یک ماهه‌ی خود با دولت حفظ کند، هرچند که با سطوح فزاینده‌ای از سرکوب پلیس مواجه شده، و گه‌گاه چرخش آشوب‌گرانه‌ای به خود گرفته است.<sup>۱</sup> موفق به جلب امتیازاتی، گرچه عمدتاً نمادین، از حکومت شده است، در حالی که بسیاری از دیگر اعتراضات فرانسوی در دهه‌های گذشته - مبارزات حقوق باننشستگی و قانون کار، آشوب‌های حومه‌ی شهر،<sup>۱</sup> اعتصابات دانشجویی، شب‌خیزان - شکست‌خورده‌اند. در شماره‌ی ۱۱۵ نیولنت ریویو، دیدیه فاسن<sup>۲</sup> و آن-کلر دوفوسه،<sup>۳</sup> روایت ظهور جلیقه‌زردها را در تقابل با خودبزرگ‌بینی بوروبون‌وار و خشونت پلیس بی‌سابقه‌ی ریاست‌جمهوری مکرون ارائه دادند. مقاله‌ی حاضر در عوض بر سیاست سوبژکتیو جلیقه‌زردها تمرکز خواهد کرد، که نمی‌توان از شرایط ابژکتیو آن‌ها مجزا نمود. از نظر سیاسی: چرا رنگ زرد؟

---

<sup>۱</sup> Banlieue

<sup>۲</sup> Didier Fassin

<sup>۳</sup> Anne-Claire Defossez

## خزانه‌های معانی

تاکنیک‌های جلیقه‌زرها - اشغال فلکه‌ها، مقابله با پلیس - در گسست از روال موجود اتحادیه‌ها و چپ، شور و شوق بخش‌های آنارکو-اتونومیست که نقش به‌شدت نمایانی را در اعتراضات بهار ۲۰۱۶ و ۲۰۱۸ فرانسه ایفا کردند، شعله‌ور ساخت. با این حال، خزانه‌ی گفتمانی و نمادینی که جلیقه‌زرها را بسیار نمایان گرداند، در طیف مختلفی عمل می‌کرد. شناسایی به مثابه «پلبین»<sup>۱</sup> و «مردم»، که یک‌باره به جنبش کارگری مستقر و «فرهنگ دانش» پشت می‌کند، درآمیخته با حضور همه جا حاضر پرچم سه‌رنگ و سرود *مارسی‌یز*، بیش‌تر «پوپولیسم چپ» ملانشون<sup>۲</sup> - یا به راستی، پوپولیسم راست افراطی - را مخاطب قرار می‌داد. سایرین، تفوق روبه‌رشد کارکنان بخش خصوصی در میان «مردم فلکه‌ها» را نشانه‌ای از یک «بلوک ضد بورژوازی» خوانده‌اند، یا جنبش را در *دوران طولانی*<sup>۳</sup> مبارزات مردمی فرانسه قرار داده‌اند، که از قیام‌های ضدمالیات مدرن اولیه یا «قیمت منصفانه» تا *پابرهنگان* ادامه می‌یافت. این خوانش اخیر با توسل چشمگیر جلیقه‌زرها به نمادگرایی انقلاب کبیر توجیه می‌شد، از ماکت گیوتین که برای مکرون پهن شده بود، تا توزیع کلاه‌های فریژی.<sup>۴</sup> به‌درستی به نقش مهم زنان توجه شده است.<sup>۲</sup>

این تفاسیر که هر کدام در حد و اندازه‌ی خودشان دارای پایه و اساس محکمی هستند، وجوه متفاوتی را از جنبش بیان می‌کنند. محدودیت آن‌ها از همان منبعی سرچشمه می‌گیرد که اقتضای (نسبی) آن‌ها: خصلت یک‌جانبه‌ی آن‌ها عملاً هر چیزی را که با شبکه‌ی تحلیلی آن‌ها جور درنیاید طرد می‌کند. *دوران طولانی* مورخان، غیر از

<sup>۱</sup> Plebian

<sup>۲</sup> Mélenchon

<sup>۳</sup> Longue durée

<sup>۴</sup> Phrygian

نابهنگامی‌ها، مفهومی صرفاً ملی است؛ هر چقدر هم که ممکن است روشن‌گر باشد - مشروعیت کنش مردمی مستقیم دارای سویه‌ی فرانسوی بی‌چون و چرای است که به لحظه‌ی بنیادین انقلاب ۱۷۸۹ بازمی‌گردد- در معرض این خطر قرار می‌گیرد که گذشته‌ی اخیرتر و همچنین مقایسه‌های بین‌المللی را با سایر اعتراضات ضدریاضتی فراطبقاتی طرد کند. در حالی که هواداران پوپولیسم چپ ممکن است از جنبشی که خودش را به مثابه تجسد مردم فرانسه نمایش می‌دهد مسرور گردند، اما شیوه‌ی کنش جلیقه‌زردها در تضاد مستقیم با «انقلاب شهروندی» در صندوق رأی است که ملانشون و فرانسه‌ی تسلیم‌ناپذیر<sup>۱</sup> به تصور درمی‌آورد.

در رابطه با راست افراطی، دلایلی برای این تفکر وجود دارد که مطالبه‌ی جلیقه‌زردها برای «ملی‌سازی مجدد» قرارداد اجتماعی به معنای پذیرش «ترجیح ملی» لوپن است. پیمایش‌های جامعه‌شناختی تأیید می‌کنند که حداقل بخشی از جنبش از «بحران» مهاجرت می‌هراسد؛ در یک پیمایش، حدود ۴۸ درصد از کسانی که مورد سؤال قرار گرفتند فکر می‌کردند که شهروند فرانسوی باید در مورد اشتغال نسبت به مهاجران اولویت داشته باشند.<sup>۳</sup> با وجود این، چشمگیر است که چنین مطالبات ضد مهاجری، در مقایسه با تأکید بر «عدالت» و بازتوزیع ثروت، به‌ندرت درون جنبش به گوش می‌رسند. در واقع، جلیقه‌زردها نشانه‌ی گسستی در تاریخ بسیج‌های اجتماعی فرانسه هستند. نخستین بار است که جنبشی «از پایین» شاهد مشارکت هر دو جناح چپ و راست بوده است. با این حال، تقارن فریبنده است: «چپ چپ» و راست افراطی در جهات مخالفی هل می‌دهند. در دوره‌ی آتی، مسئله تصمیم‌گیری میان آن دو است: چرخشی علیه نیروهای اجتماعی مقصر برای نابرابری‌ها و بی‌عدالتی، یا علیه

<sup>۱</sup> La France insoumise

مهاجرت. حاکمان از پیش انتخاب خود را کرده‌اند: مکرون صریحاً مسئله‌ی سهمیه‌ی مهاجرت را در «مباحثه‌ی بزرگ» خود گنجانده است.

## بحران ارگانیک

این پیکربندی بی‌سابقه را به بهترین نحو می‌توان در بستر تشدید بحران ارگانیک که برای مدتی در خلال نظم اجتماعی فرانسه ادامه داشته است، درک کرد. مسلماً نخستین نشانه‌های آن زمانی ظاهر شد که ژوسپین<sup>۱</sup> نخست‌وزیر وقت از حزب سوسیالیست، موفق نشد به دور دوم انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۰۲ راه پیدا کند، که علامت از خط خارج شدن فرایند تناوب دوحزبی بود. مفهوم بحران ارگانیک که توسط گرامشی در دهه‌ی ۱۹۳۰ صورت‌بندی شد، شماری از تحلیل‌ها از مقطع کنونی را هدایت کرده است. در این جا یادآوری این نکته کافی خواهد بود که گرامشی به ازهم‌گسستگی رادیکال در پیوند میان نمایندگان و نمایندگی‌شدگان اشاره می‌کرد. فروپاشی حمایت از احزاب سنتی ممکن است محسوس‌ترین درد نشان بحران ارگانیک باشد، اما در سرتاسر سازمان‌های میانجی جامعه‌ی مدنی گسترش می‌یابد. گرچه تجلی‌های آن تفاوت خواهند داشت، اما ذاتاً دربرگیرنده‌ی بحران هژمونی طبقه‌ی غالب، و درهم‌شکستن توانایی آن برای حفظ نقش رهبری خود درون ساخت اجتماعی است؛ به عبارت دیگر، شکست عمومی اجماع.<sup>۴</sup>

گرامشی این مفهوم را از بحران انقلابی متمایز می‌سازد، که با افزایش کیفی در فعالیت توده‌ها و شکل‌گیری اراده‌ای جمعی در مخالفت با بلوک حاکم مشخص می‌شود؛ یعنی وضعیت قدرت دوگانه. در مقابل، بحران ارگانیک در لحظه‌ای به ظهور می‌رسد که طبقات فرودست، عدم‌قابلیت خود را برای قطبی‌سازی وضعیت به نفع خود نشان داده‌اند. معمولاً واکنش آن‌ها به بحران نامتوازن است؛ همان‌طور که گرامشی

<sup>۱</sup> Jospin

عنوان می‌کند: همگی آن‌ها قادر نیستند خودشان را به یک اندازه سریع، یا با ضرب‌آهنگی یکسان با شرایط وفق دهند. در این ضمن، طبقات حاکم سنتی به‌رغم تضعیف هژمونی خود هنوز ذخایر مهمی در اختیارشان دارند: سازوبرگ‌های قهری و بوروکراتیک دولت، و همچنین اقشار فکری آن؛ «روشنفکر» به معنای گرامشی‌ای، که بر تخصص فنی و قابلیت رهبری نیز دلالت دارد. بحران ارگانیک موجب تغییر ترکیب پرسنل سیاسی می‌شود، که می‌تواند اشکال گوناگونی به خود بگیرد - از بناپارتیسم، که نمای پارلمانی را حفظ می‌کند، تا انواع مختلف سزاریسم و «وضعیت استثنایی»- به هدف حل و فصل وضعیت به نفع بلوک مسلط. بنابراین میدان برای راه‌حل‌های قهرآمیز گشوده است، که به بیان گرامشی، توسط «نمایندگان مشیت الهی» به عمل گذاشته می‌شوند.

در این چارچوب، پروژه‌ی مکرون بازنمود تلاش برای حل بحران از طریق «بناپارتیسم بورژوایی» بود، که درون نهادهای رژیم موجود عمل می‌کرد. ظهور پرهیاهوی «بیگانه»<sup>۱</sup>ی که پیش از نامزدی ریاست‌جمهوری خود در سال ۲۰۱۷ به‌زحمت برای عموم شناخته‌شده بود، پدیداری بود که گرامشی تشخیص می‌داد. اما بناپارتیسم مکرون پس از اعمال زور از طریق احکام اجرایی در باب قانون کار و راه‌آهن، با جلیقه‌زرها سرشاخ شد. این واقعه، با توجه به ناتوانی بسیج‌های اجتماعی سنتی به‌ویژه اتحادیه‌ها، یادآور بی‌رحمانه‌ای از آسیب‌پذیری طبقه‌ی حاکم بود: بلوک اجتماعی که فعالانه از تجدیدساختار نولیبرالی در فرانسه حمایت می‌کند، آشکارا در اقلیت است؛ قهرمان آن، موفقیت خود را در صندوق آرا به سیالیت خارق‌العاده‌ی صحنه‌ی سیاسی ۲۰۱۷ مدیون است: سقوط چپ میانه‌رو در دوران ریاست‌جمهوری اولاند، جار و جنجال رسانه‌ای علیه فیون<sup>۱</sup> به‌عنوان نامزد راست میانه‌رو، اثرات

---

<sup>۱</sup>Fillon

ضدبسیج‌کننده‌ی ۲۰ درصد آرای لوپن. جلیقه‌زردها از نظر شمار محدود بودند، اما در ترکیب اجتماعی و پیام خود، مردم را نمایندگی می‌کردند. آن‌ها تجسم امتناع انتخاباتی طبقات مردمی بودند، که در ریشه‌ی بحرانی بوده است که بیش از بیست سال گریبان‌گر نظام حزبی در فرانسه بود. همچنین به همین دلیل است که چرا سطح نسبتاً پایینی از بسیج نه تنها می‌توانست چنین میزان قابل توجهی از حمایت را از جمعیت به دست آورد، بلکه آن را علی‌رغم شدت بی‌سابقه‌ی خشونت پلیس علیه جلیقه‌زردها – و به راستی، خشونت متقابل برخی تظاهرکنندگان، که در واقع دولت را در حالت دفاعی قرار می‌داد – حفظ کند.

رادیکالیزاسیون نولیبرال که با انتخاب مکرون به راه افتاده بود، در واقع صرفاً بحران هژمونی را که قرار بود رفع کند تعمیق کرد. آستانه‌ای که تأدیب سرکوب‌گرانه با شدتی بی‌نظیر از زمان جنگ الجزایر از آن گذر کرد، در برابر پس‌زمینه‌ی نافرمانی پنهان درون سازوبرگ امنیتی – به درز اطلاعات به موقع در رابطه با «ماجرای بنالا»<sup>۱</sup> بنگرید- و فرار افرادی از تیم رئیس‌جمهور، همگی شواهدی از وخامت بحران دولت هستند. تصویر «ژوپیتری» مکرون از پیشرفت توقف‌ناپذیر و اقتدار تزلزل‌ناپذیر، که دقیقاً به‌عنوان راه‌حلی برای آن بحران بسیج شده بود، در هم شکسته است. به این معنا، پروژه‌ی مدرنیزاسیون نولیبرال مکرون مرده به دنیا آمده؛ و هیچ بدیلی شکل نگرفته است که بتواند اکثریت اجتماعی-سیاسی را حول خود متحد کند.

---

<sup>۱</sup> Benalla



## تناقضات درون «مردم»

با عطف نظر به سوپژکتیویته‌ی سیاسی خود جلیقه‌زردها، یکی از چشمگیرترین ویژگی‌ها این است که علی‌رغم فقدان ساختارهای سازمانی از پیش موجود، و در حالی که رسانه‌های اجتماعی و تماس‌های محلی غیررسمی، یگانه منبع آن‌ها هستند، جنبش قادر بوده است خودش را در مقیاسی ملی و با انسجام تأثیرگذاری در طرز عمل خود و در نوع مطالباتی که در هر نقطه عطف مطرح کرده است، مستقر سازد. این مطالبات برخلاف تصورات رسانه‌ای، آش درهم‌جوشی از ادعاهای متقابلاً متناقض نیستند. جنبش بر مبنای مطالبات اجتماعی و سیاسی سازمان یافته است که از حمایت تقریباً یک‌صدایی در میان شرکت‌کنندگان فعال برخوردارند. علاوه بر همه‌پرسی به ابتکار شهروندان<sup>۱</sup> (RIC)، این مطالبات عبارتند از احیای مالیات بر ثروت (ISF)، افزایش حداقل دستمزد (SMIC)، لغو افزایش مالیات سوخت، افزایش حقوق بازنشستگی، کاهش مالیات مستقیم، افزایش مالیات شرکت‌ها، حمایت از کسب‌وکارهای کوچک محلی، تجدیدساختار حقوق نمایندگان منتخب، و خاتمه‌ی برون‌سپاری مشاغل. این فهرست، و مهم‌تر از همه، ترتیب اولویت‌ها، ممکن است در سراسر کشور تفاوت‌هایی داشته باشند؛ همچنین باید به فهرست بسیار طولانی‌تر و ناهمگن‌تر از ۴۲ مطالبه که در دسامبر ۲۰۱۸ منتشر شد، توجه کنیم. اما آنچه بسیار آشکارا به چشم می‌خورد، تأکید بر یک‌صدایی به مثابه ویژگی سازنده‌ی جنبش است.

البته تمام جنبش‌های اجتماعی، مطالبات وحدت‌بخش را به منزله‌ی ژست بنیان‌گذار و شرط موفقیت خود پیش می‌کشند. یک‌صدایی جلیقه‌زردها از مرتبه‌ی متفاوتی است؛ از یکی از وجوه هویت آن‌ها نشأت می‌گیرد. در غیاب فضاهای ساختاریافته برای غور و مشورت، مطالبات با «تحسین» یا معادل آن در رسانه‌های اجتماعی اتخاذ می‌شوند.

<sup>۱</sup> Citizens' Initiative Referendum

علاوه بر این، جلیقه‌زرها خودشان را یک جنبش تصور نمی‌کنند؛ تاکتیک‌های آنها به هدف جلب لایه‌های گسترده‌تر نیستند - عدم علاقه‌ی قابل توجهی به گسترش جنبش به بخش‌های دیگر وجود دارد - زیرا آنها مردم «هستند». و «مردم» فقط می‌توانند یک‌صدا باشند. طرد نمایندگی سیاسی و تمام اشکال میانجی، در مقابل حضور، بی‌واسطگی و شفافیت مفروضی قرار می‌گیرد که توسط رسانه‌های اجتماعی و شبکه‌های آشنایی غیررسمی ممکن می‌گردند. استفاده از نمادهای ملی باید درون این چشم‌انداز قرار گیرد. همان‌طور که سوفی وانپچ<sup>۱</sup> خاطر نشان کرده است، خواندن سرود مارسی‌یز در راهپیمایی جلیقه‌زرها بسیار مدیون ورزشگاه فوتبال است: «راهی برای با هم بودن، آواز خواندن در وحدت با هم، لذت از آن گروه کر جمعی؛ که تأثیر انبوه جمعیت را به معنای سنتی کلمه ایجاد می‌کند. پیوندهایی را میان افراد می‌آفریند، و احساس قدرتمندتری به هر کدام می‌بخشد. اگر فوتبال وجود نداشت، اگر مردم فقط سرود مارسی‌یز را در مدرسه می‌آموختند، این‌گونه مورد استفاده قرار نمی‌گرفت».<sup>۲</sup>

چنین کاربردی طبق تعریف دوپهلو است. مارسی‌یز، ترانه‌ای انقلابی متعلق به ایام ۱۷۹۲ است، تأییدیه‌ای نمادین بر قیام مردمی علیه قدرت ناعادلانه و نامشروع؛ اما وقتی در بستر کنونی خوانده می‌شود، ممکن است به همان اندازه ادعایی را برای *francité* - فرانسوی بودن - بیان کند. «مردم» که در جلیقه‌زرها تجسم یافته است، خودش را فقط می‌تواند به‌عنوان جمعیتی ملی ابراز کند؛ با این درخواست که دولت فرانسه به قرارداد اجتماعی احترام بگذارد و بدین ترتیب به دولت مردم - دولت مردم فرانسه - تبدیل شود. همچنین میل برای نوعی همگونی ملی را بیان می‌کند که مافوق تقسیمات وابستگی‌های حزبی یا طبقه و نژاد - که مصنوعی یا نامطلوب قلمداد می‌شوند - قرار خواهد گرفت. به عبارت دیگر، ممکن است که سرشت متناقض جنبش نه چندان

<sup>۱</sup> Sophie Wahnich

<sup>۲</sup> Sophie Wahnich, 'La structure des mobilisations actuelles'.

ناشی از هم‌نشینی مطالبات ناسازگار، بلکه ناشی از میل آن برای سرکوب تناقضات و امتناع از مواجهه با آن‌ها باشد؛ که ممکن است به خطر انکار سویی‌ی حقیقتاً سیاسی خودش منجر شود.

با این حال، آن فرضیه نیاز به جرح و تعدیل‌هایی دارد. نخست با بررسی دقیق‌تر پویایی درونی جنبش، از جمله تلاش برای هماهنگی ملی که با «مجمع مجامع» در ژانویه ۲۰۱۹ بازنمایی می‌شد؛ و دوم با بررسی صورت‌بندی مطالبات سیاسی اقتصادی آن، یا به بیان دقیق‌تر: باز کردن مطالبات اقتصادی محوری آن از طریق چارچوبی سیاسی، متمرکز بر نقش دولت در بازتولید اجتماعی. تحلیلی عمیق‌تر از این دو سویه، باید قصد فراروی از آن چیزی را داشته باشد که اغلب محدودیتی در تفاسیر چپ (و دیگر) از جنبش‌های مردمی است: تمرکز بر آن‌چه که نیستند. خطر چنین تحلیل‌های «سلبی» در وجه هنجاری آن‌ها - معمولاً تلویحی، و بنابراین بسیار موزیانه‌تر - نهفته است، که تمایل به تولید طردهای اخلاقی، یا در عوض، آرمانی‌سازی از آرژانتاسیون مورد نظر دارد. با این حال هر جنبش اجتماعی مهم، به تأمل بر بداعت‌ها و مختصات تقلیل‌ناپذیر و بی‌سابقه‌اش، و همچنین بر شیوه‌هایی که با «داده‌های» عینی وضعیت خود - نهادها، نیروهای اجتماعی و سیاسی، گفتمان‌ها و ساخت‌های ایدئولوژیک - وارد تعامل می‌شود، دعوت می‌کند.

پس هدف عبارتست از بررسی هم‌اعمال جنبش - بازنمایی‌هایی که به وجود می‌آورد، اهدافی که برای خودش تعیین می‌کند - و هم اثرات آن بر تعادل کلی آن مقطع. با وجود محدودیت‌های صوری، قیاس تاریخی ممکن است به روشن شدن رابطه میان مطالبات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی کمک کند. جنبش چارتریستس که انگلستان صنعتی اولیه را در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ به لرزه درآورد، حول مطالبه‌ی حق رأی «عمومی» برای مردان سازمان یافت، متکی بر نوعی «اقتصاد سیاسی مردمی» بود که به مسائل اجتماعی - اقتصادی از زاویه‌ی عمدتاً سیاسی می‌پرداخت، و هدف اول آن

مبارزه با طرد نهادینه‌ی طبقات مردمی توسط یک نظم نمایندگی لیبرال تحت سلطه‌ی نخبگان زمین‌دار بود. این قیاس به ما اجازه خواهد داد تا به فراسوی رویکردهایی که با «پوپولیسم» ادعایی جلیقه‌زده‌ها تعریف می‌شوند برویم، تا بپرسیم که آیا این جنبش نماینده‌ی شکلی از نبرد علیه «دموکراسی‌زدایی» به محرک سرمایه‌داری نولیبرال - که با تشدید بحران ارگانیک آن شتاب می‌گیرد- است یا خیر.

### چرا کومرسی؟

فراخوان مجمع مجامع از سوی جلیقه‌زده‌های کومرسی،<sup>۱</sup> شهرک کوچکی در شمال شرقی فرانسه، صادر شد. در اواخر ژانویه‌ی ۲۰۱۹، نمایندگان از حدود هفتاد گروه حسب‌المقرر در روستای مجاور سورسی-سن-مارتن<sup>۲</sup> با هم ملاقات کردند و مجموعه‌ای از مطالبات و اصول را به تأیید رساندند. چرا ندای گردهمایی ملی جلیقه‌زده‌ها باید از این شهرک کوچک در لورن،<sup>۳</sup> بدون هیچ وزن سیاسی یا سنت انقلابی خاصی، نشأت می‌گرفت؟ از بسیاری جهات، گروه کومرسی نمونه‌ای نوعی از جنبش جلیقه‌زده‌ها به نظر می‌رسد. پیکارجویان آن عمدتاً متعلق به طبقات مردمی، کارگران یدی و حقوق‌بگیر هر دو، با کسر قابل توجهی از خوداشتغالان، کارمندان حکومت محلی و بازنشستگان هستند. حسی قدرتمند از هویت جمعی در میان گروهی از افراد که در طی ماه‌ها فعالیت مشترک با هم آشنا شده‌اند، پرورش یافته است. مطالبات یکسانی در این‌جا مانند جاهای دیگر به منصفی ظهور رسیده‌اند: مالیات‌ها، عدالت اجتماعی و مالی، همه‌پرسی به‌ابتکار شهروندان<sup>۴</sup> RIC اگرچه ممکن است

<sup>۱</sup> Commercy

<sup>۲</sup> Sorcy-Saint-Martin

<sup>۳</sup> Lorraine

<sup>۴</sup> Referendum Initiated by the Citizen (RIC)

تأکید نیرومندتری بر امر اجتماعی وجود داشته باشد. به نظر می‌رسد که خود کومرسی به همان اندازه نمونه‌وار است. این شهر با گذشته‌های صنعتی و نظامی - مرز کنونی آلمان در حدود ۵۰ کیلومتری شرق آن قرار دارد- مشخص می‌شود، و جمعیت ۵،۶۰۰ نفری آن، که در دهه‌ی ۱۹۷۰ بیش از ۷،۰۰۰ نفر بود، در حال کاهش است. همانند بخش اعظم آن منطقه، سخت دستخوش صنعت‌زدایی بوده است. باز به شکلی نمونه‌وار، مدت‌های مدید ملک طلق حزب سوسیالیست و فرانسوا اولاند در میان برجسته‌ترین آن‌ها بود، اگرچه شهرداری در سال ۲۰۱۴ به جناح راست متمایل شد. بنابراین، چرا کومرسی؟

بخشی از پاسخ در تطور فعالیت‌های گروه محلی نهفته است. اشغال ابتدایی یک فلکه، عرصه‌ی نمادین آژیتاسیون جلیقه‌زرها، تنها چند روز دوام آورد: گروه تصمیم گرفت به میدان اصلی شهر، میدان شارل دوگل،<sup>۱</sup> نقل مکان کند و آلونکی چوبی - *la cabane* - را در آن‌جا ساختند که نام «کلبه‌ی همبستگی» را بر آن گذاشتند. آن میدان، مرکز فعالیت محلی است: منزلگاه بازار هفتگی، با مغازه‌ها، کافه‌ها، سالن کنسرت محلی؛ همچنین شاهراه مهمی برای رانندگان است. تصمیم برای جابجایی به آن‌جا، از چندین جهت مهم بود: بازنمایی مطالبه‌ی جلیقه‌زرها برای دید عمومی؛ سودمند برای برقراری تماس و نمایش همبستگی به‌ویژه از جانب مغازه‌داران. ابعاد شهرک مفید بود؛ اما پویش برای حداکثر دسترس‌پذیری - از جمله برای افراد فاقد خودرو و شخصی - با یکی از مقاصد محوری گروه نیز ارتباط داشت: تضمین حضور فیزیکی مردم، مشارکت در طیفی از فعالیت‌ها؛ اما مهم‌تر از همه، مجمع روزانه‌ی جلیقه‌زرها. این بعد فضایی، در پیوند نزدیک با شیوه‌ی تعمدی عملکرد معطوف به عمل دموکراسی مستقیم بود.

<sup>۱</sup> Place Charles de Gaulle

بدین ترتیب کلبه‌ی همبستگی کومرسی را می‌توان جابه‌جایی منطق فضایی اشغال که مشخصه‌ی جنبش‌های ۲۰۱۱ و اخیراً شب‌خیزان در فرانسه بود، در مقیاسی کوچک‌تر دانست. اما در تقابل با «شهروندگرایی»<sup>۱</sup> که شب‌خیزان را متمایز می‌ساخت، سویه‌ی «آگورا» برای این جلیقه‌زرها نه غایتی فی‌نفسه بلکه وسیله‌ای برای پیشبرد سلسله‌ای از مطالبات است. استفاده‌ی آن گروه را از رسانه‌های اجتماعی نیز باید در بستر همین تعیین فضایی درک کرد. فیس‌بوک برای تماس با دنیای خارج، به ویژه «مجمع مجامع»، تعیین‌کننده بود؛ اما فقط نقشی ثانویه در حیات درونی جلیقه‌زردان کومرسی و در فعالیت سازمان‌دهی روزانه‌ی آن‌ها ایفا می‌کرد. تعجب‌انگیز نیست که از دست دادن آلونک -شهردار اعلام کرد که آن را تخریب می‌کند- به‌عنوان تهدیدی جدی برای وجود این گروه احساس شد، حتی با این‌که اکثر اعضا اطمینان داشتند که گروه از نقل مکان به عرصه‌ای دیگر جان به در خواهد برد.

بدین ترتیب آن‌چه این گروه را مجزا می‌سازد ساختار و نحوه‌ی عملکرد آن است، که با مجموعه‌ای از ایده‌های متمایز درمورد خود-سازمان‌دهی، دموکراسی مستقیم و گسترش مشارکت هدایت می‌شود. فعالیت مداوم مجامع روزانه، با ترکیب جست‌وجو برای اجماع و توسل (مکرر) به آراء، این ایده‌ها را به معنای واقعی کلمه تجسم بخشیده است. این فرایند کارآموزی به طیف گسترده‌ای از افراد طبقه‌ی کارگر بدون هیچ تجربه‌ی سیاسی قبلی اجازه داده است که سخن بگویند و در برنامه‌ریزی کنش‌های جمعی شرکت کنند. شواهد گردآوری شده، فرایندی را از سیاسی‌سازی<sup>۲</sup> مردمی نشان می‌دهند، که با همان سرعتی پیش می‌رود که تطور جلیقه‌زرها در سطح ملی؛ به‌طور اخص، برخورد با حکومت مکرون و نیروهای سرکوب. اهداف جلیقه‌زرها که از اعتراض علیه مالیات سوخت آغاز شد، در این‌جا مانند جاهای دیگر، به‌تدریج گسترش

<sup>۱</sup> Citoyennisme

<sup>۲</sup> Politicization

یافته است: از مسائل سیاسی-نهادی -استعفای مکرون، همه‌پرسی به ابتکار شهروندان RIC، پیشنهادهای مختلف دیگر برای تغییر نهادی- تا مطالبات عدالت مالی و اجتماعی.

در گرایش‌های مشهود در نقاط دیگر، گروه کومرسی به‌ویژه بر اجتناب از هر گونه نگرش یا واژگان نژادپرستانه یا داغ‌زنی تأکید کرده است -به طور اخص استفاده از «cas soc» یا «cas sociaux»، نسخه‌ای نژادپرستانه از «مفت‌خوران دولت رفاه»- که گاهی اوقات در هفته‌های ابتدایی جنبش شنیده می‌شدند. آن نوع دیدگاه‌ها «با ملایمت» -از طریق بحث و همچنین به طور کلی‌تر از طریق تجربه‌ی مشترک حیات و کنش جمعی- از مشروعیت افتاده‌اند. به علاوه، گروه به همان اندازه از این واقعیت آگاه به نظر می‌رسد که فرایند سیاسی‌سازی فقط شروع کار است، و بحث‌هایی در مورد مسائل بالقوه نفاق‌انگیز، به‌طور اخص در مورد اتحادیه‌ی اروپا، در پیش رو قرار دارند.

### مواجهه‌ای موفقیت‌آمیز

پس از پی‌گیری این روند‌تطور، پرسش «چرا کومرسی» خودش را از نو مطرح می‌کند. پاسخی دقیق‌تر باید به عوامل فرهنگی درونی بنگرد که موجب فراخوان برای «مجمع مجامع» شدند. در این‌جا آشکار است که آن‌چه گروه کومرسی را متمایز می‌سازد تجربه‌ی ملاقات‌های موفقیت‌آمیز<sup>۱</sup> - همانند داستانی عاشقانه - میان کسانی است که از پیش از طریق مطالعات خود یا از طریق شکلی از کنش جمعی ساختاریافته به میزانی از «سرمایه‌ی پیکارجو» دست یافته بودند، و «تازه‌کارها» که عمدتاً از لایه‌های مردمی فوق‌الذکر می‌آیند.<sup>۵</sup> نخستین زیرگروه از چهره‌های اکتیویست، که برخی از آن‌ها در سطح محلی معروف بودند، عمدتاً از چپ لیبرتاریان رادیکال، تشکیل می‌شد: یک پیکارجوی سابق NPA، بازیگر دیرپایی در سیاست محلی و

<sup>۱</sup> *rencontre réussie*

ستونی از جلیقه‌زردها؛ عضو سابق شورای شهر؛ روزنامه‌نگار بازنشسته‌ی خبرگزاری فرانسه و نامزد سابق سبزه‌ها؛ عضو سابق حزب [راست‌گرا و محافظه‌کار] تجمع برای جمهوری RPR و «گلیست اجتماعی» خودخوانده؛ در کنار اکتیویست‌های زیست‌محیطی جوان از نبرد علیه پروژه‌ی زباله‌های هسته‌ای در بور،<sup>۱</sup> در فاصله‌ی ۴۰ کیلومتری؛ یک معلم کم‌توانان؛ مددکار جوانی که باید در حین تحصیل در سوئیس از اعمال دموکراسی مستقیم مطلع شده باشد.

این چهره‌های سیاسی‌تر، اکثراً مردان، نقش غیررسمی اما مؤثری در تسریع فعالیت جمعی و ارائه‌ی چارچوب مفهومی برای آن ایفا می‌کردند. گرچه مراقب بودند که بحث را به انحصار خود درنیاورند، اما به‌ویژه در مهم‌ترین موارد بیش‌تر از سایر شرکت‌کنندگان صحبت می‌کردند. همین زیرگروه بود که عمدتاً مسئولیت پست گذاشتن در رسانه‌های اجتماعی برای جلیقه‌زردهای کومرسی، و به‌طور کلی، وظایف نوشتن و مدیریت تماس با دنیای خارج را بر دوش داشت. آن‌ها عملاً کارکردهای دفتر روابط عمومی را به عهده گرفتند، به‌ویژه در نقش آن‌ها برای سازمان‌دهی «مجمع مجامع» ژانویه. همانند هر گروه متشکلی، تقسیم کار وجود داشت.

برخی از این چهره‌ها به انجمن «جایی که زندگی می‌کنیم»<sup>۲</sup> تعلق داشتند که در سال ۲۰۱۷ در کومرسی تأسیس شد؛ این انجمن، بحث و فعالیت‌های منظم را برگزار می‌کند، و از وجه لیبرتاریان-اجتماعی قدرتمندی برخوردار است.<sup>۶</sup> اگر چه آن‌ها بسیار اصرار دارند که این انجمن خاستگاه جلیقه‌زردهای کومرسی نبوده است، وجود آن بی‌تردید به تدارک زمینه برای تأکید گروه بر خودسازمان‌دهی و دموکراسی مستقیم کمک کرد. «مجمع مجامع» جلیقه‌زرها باید در بستر این اصول کلاسیک تفکر لیبرتاریان – به‌ویژه ایده‌ی گسترش اعمال خودسازمان‌دهی و دموکراسی مستقیم «از

<sup>۱</sup> Bure

<sup>۲</sup> «Là qu'on vive»



پایین» از طریق فدراسیون کمون‌های خودمختار - دیده شود. همزمان، تجربه‌ی کومرسی نباید کاربرست ساده‌ی پروژه‌ای ازپیش موجود قلمداد شود. تمام «روشنفکران» گروه با پروژه‌ی لیبرتاریان این انجمن همدات‌پنداری نمی‌کنند. مهم‌تر از همه، هواخواهان آن یاد گرفته‌اند که خودشان را در گروه «غرق کنند» و بر هنر خودمحدودگری مسلط شوند، تا به دقت از هر گونه حس این‌که سازمان آن‌ها کنش‌های جلیقه‌زردان را «رهبری می‌کند»، اجتناب ورزند. زبان آن‌ها روی هم‌رفته همان زبانی است که توسط سایر جلیقه‌زرها استفاده می‌شود، یا حداقل می‌تواند به راحتی قابل درک باشد؛ و تا حد معینی اتخاذ شود.

انطباق با «عقل سلیم» گروه می‌تواند اشکال شگفت‌انگیزی به خود بگیرد: می‌توان صحبت در مورد «دو افراط و تفریط» را از زبان یک پیکارجوی لیبرتاریان با سابقه‌ی غنی در جناح چپ افراطی شنید، که مضمونی همیشگی در گفت‌وگو «غیرحزبی» جلیقه‌زرها اما دیدگاه «میان‌روهای» لیبرال حاکم نیز هست. با این حال، چنین انطباق‌هایی برای برساخت مشروعیت «روشنفکران ارگانیک» گروه محلی ضروری بوده‌اند، که به همان اندازه مبنایی برای آن‌ها فراهم می‌کند تا ایده‌های لیبرتاریان خود را با چنین موفقیتی منتشر کنند. پس هیچ معجزه‌ای در یکتایی جلیقه‌زدهای کومرسی در کار نیست، بلکه نتیجه‌ی کار مداوم و «مواجهه‌ی موفقیت‌آمیز» کنش‌گران سیاسی عادی و اکتیویست‌های محلی با سرمایه‌ی مبارز-فرهنگی در اختیار آن‌ها است. مهم‌تر از همه، این فرآیند درون چارچوب وسیع‌تر جنبشی عمل می‌کرد که از بدو امر با پیوستگی اضطرار اجتماعی-اقتصادی - «وضع نابه‌سامان حقوق‌بگیران در اواخر هر ماه»- و سطح بالایی از مقابله‌ی اغلب خشونت‌آمیز با دولت مشخص شده بود، که جلیقه‌زرها را به‌طور کلی متمایز ساخته است. اگر ابتکار عمل کومرسی با میزانی از موفقیت روبرو شد، بدین خاطر است که نیاز مشترکی را برای اتحاد تجربیات جلیقه‌زردان بدون لغو خصلت غیرمتمرکز آن‌ها بازنمایی می‌کرد. بدین ترتیب «مجمع

مجامع» می‌توانست به صورت‌بندی عمل دموکراسی «از پایین» با محتوایی اجتماعی-اقتصادی کمک کند که می‌توانست بلافاصله توسط بخش‌های اجتماعی بزرگ‌تر، درک و پذیرفته شود.

### از محلی به ملی؟

بررسی پویایی درونی گروه کومرسی، هر گونه اسطوره را مبنی بر این که نشست ملی جلیقه‌زرها رخدادی خودجوش بود، باطل می‌کند. به‌راستی آنچه را که سارتر در مورد تجربه‌ی می ۶۸ بر آن تأکید می‌کرد تأیید می‌کند: این که انگاره‌ی «خودانگیختگی» ناب، نامناسب است. در عوض، «فقط می‌توان به‌درستی از گروه‌هایی سخن گفت که به اقتضای شرایط به وجود آمده بودند، و خودشان را مطابق با وضعیت می‌آفرینند. آن‌ها در فرایند خلق خودشان به شکلی از خودانگیختگی عمیق دسترسی پیدا نمی‌کنند. بلکه دستخوش تجربه‌ی موقعیت مشخصی بر مبنای شرایط مشخص استثمار و مطالبات خاص می‌شوند؛ در طی آن تجربه، خودشان را به شکلی کم یا بیش دقیق به تصور درمی‌آورند».<sup>۷</sup> فراخوان گروه کومرسی برای «مجمع مجامع» جلیقه‌زرها، از منظر سارتری، تلاش برای انتقال را از یک «گروه درهم‌جوش» که از خاص‌بودگی وضعیت به ظهور می‌رسد، به یک «گروه متشکل» که به واسطه‌ی فرآیندهای طرد و شمول متحد می‌شود و قادر به تصمیم‌گیری مستقل است، بازنمایی می‌کرد.<sup>۸</sup> این «صعود به کلیت»، برای تحقق جهان‌شمولی بالقوه‌ی مطالباتی که توسط گروه‌های پراکنده مطرح می‌شوند، و برای مقابله با خصم مشترک آن‌ها، ضروری است. با وجود این، در معرض این مخاطره قرار می‌گیرد که در ذات تمام اشکال نهادینه‌سازی است: مصادره‌ی ابتکار عمل از پایین، استقلال ساختارهای جدید؛ و با استفاده از اصطلاح سارتر، افتادن به ورطه‌ی «سکون عملی».<sup>۹</sup>

با توجه به الهام لیبرتاریان که ابتکارات آن را هدایت می‌کرد، تعجب‌آور نیست که پرسش مسلط بر «مجمع مجامع» ۲۶-۲۷ ژانویه، خصلت «تصمیماتی» آن بود: مشروعیت آن از منظر تصمیم‌گیری و حل‌وفصل مباحثات؛ به‌راستی، نفس مطلوبیت حرکت در آن جهت. مجمع به پیشنهاد گروه کومرسی، اصل نمایندگی - دو نماینده از هر گروه شرکت‌کننده - را محدود به احکام الزامی و درآمیخته با آرای اکثریت پذیرفت، که آن را از رویه‌گرایی پایان‌ناپذیری که شب‌خیزان را در منجلاب خود فرو برد، متمایز می‌سازد. با وجود این، میان کسانی که به‌عنوان نمایندگان منصوب برای گروه خود آمده بودند، و سایرین که به‌عنوان ناظر در آن‌جا حضور داشتند، میان کسانی که صرفاً می‌خواستند حلقه‌ی ارتباطات خود را گسترش دهند و کسانی که ساختار رسمی‌تری می‌خواستند، رسیدن به مبنایی متحد و پیشرو آسان نبود.

مباحثه حول مسئله‌ی موافقت با پلاتفرمی از مطالبات - نقطه‌ی تفاوت دیگری با دیدگاه «ما هیچ مطالبه‌ای نداریم»، که در میان شب‌خیزان یا حداقل نسخه‌ی شهروندگرایی آن چیرگی داشت - تبلور یافت.<sup>۱۰</sup> شرح و بسط چنین متنی گزینش از بین کثرتی از پیشنهادها، تعیین اولویت‌ها، و انتخاب میان صورت‌بندی‌ها را پیش‌فرض می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، تماماً سیاسی است. راه‌حل پیشنهادی برای «مجمع مجامع»، یک مصالحه بود: «تقاضانامه»ی را پیش‌نویس خواهد کرد که اصول را طرح می‌کند و مطالبات را برمی‌شمرد، اما از فهرستی نهایی یا سلسله‌مراتب سفت و سخت اجتناب می‌ورزد. با این حال، وقتی بیش از ۳۵۰ نماینده‌ی جلیقه‌زرها در سورسی-سن-مارتن جمع شدند، مسئله‌ی مشروعیت تصمیم‌گیری به خاطر پرسش از نمایندگی این گردهمایی در معرض شک و شبهه‌ی بیش‌تری قرار گرفت، چرا که فقط حدود ۷۰ گروه از چند صد گروه حضور داشتند، و حداقل ده مورد از آن‌ها اهل منطقه‌ی پاریس بودند. موافقت شد که پیش‌نویس تقاضانامه در گروه‌های محلی مورد بحث قرار گیرد، و نمایندگان «مجمع مجامع» بعدی در سن-نزر در آوریل ۲۰۱۹ با هم ملاقات کنند؛

گرچه تشخیص داده شد که فرایند در معرض این خطر قرار دارد که تحت تأثیر فشار رخداده‌ها و تلاش‌های موازی برای تشکیل ساختارهای منطقه‌ای قرار بگیرد.<sup>۱۱</sup> «مجمع مجامع» نیز هیچ‌گونه نفوذ بر افرادی نداشت که توسط رسانه‌های فرانسوی، معمولاً بر اساس فالوورهای فیس‌بوک آن‌ها، به عنوان دست‌نشانندگان ملی برای جلیقه‌زردها ترقی یافته بودند، اما ملاحظه‌ی چندانی برای اصول و رویه‌های دموکراتیک نشان نمی‌دادند.

خود تقاضانامه، در مسیر وسط میان زبان تازه کاران جلیقه‌زرد و کادر سیاسی باتجربه‌تر گام نهاد. از اصطلاحاتی مانند «سرمایه‌داری» اجتناب ورزید، و بر نکاتی تأکید کرد که احتمالاً حمایت گسترده جلب می‌کردند. اهداف محوری آن «بازتوزیع ثروت» و «پایان نابرابری‌های اجتماعی» بودند، گرچه به دموکراسی واقعی، شرایط کار، محیط‌زیست و پایان دادن به تبعیض نیز اشاره می‌کرد. فهرستی طولی از «مطالبات و پیشنهادهای استراتژیک» به دنبال می‌آمد، که توسط گروه‌های محلی صورت‌بندی و بحث شده بودند، از جمله دستمزدها و حقوق بازنشستگی بالاتر، ریشه‌کنی فقر در تمام اشکال آن، دگرگونی نهادهای سیاسی همه‌پرسی به ابتکار شهروندان، مجمع قانون اساسی، محدودیت امتیازات نمایندگان - و گذار زیست‌محیطی. نمایندگان خواستار برابری برای همگان، فارغ از ملیت‌شان، شدند؛ حاشیه‌ای‌سازی محله‌های فقیر، مناطق روستایی و سرزمین‌های خارجی را مورد حمله قرار دادند؛ و خودشان را «نه‌نژادپرست نه سکسیست نه هوموفوبیک» اعلام کردند. سرکوب دولتی و «مباحثه‌ی ملی بزرگ» مکرون با واژگان واضحی محکوم شدند. تقاضانامه با درخواست استعفای مکرون پایان یافت، که شعار نمادین گروه کومرسی بر آن صحه می‌گذاشت، «زنده‌باد قدرت به مردم، برای مردم و توسط مردم».

در مقایسه با سایر متون منتشرشده توسط جلیقه‌زردها، دغدغه‌های چپ مشخص‌تر از همه در این یکی به چشم می‌خورند. مسئله‌ی مالیات به‌ندرت ظاهر شد، همه‌پرسی

مردمی کم‌تر از آن‌چه می‌توان انتظار داشت برجسته بود، و مطالبات اجتماعی-اقتصادی چشمگیرتر. در واقع، اکثر نظرسنجی‌ها تأیید می‌کنند که مسائل نابرابری، فقر و هزینه‌ی زندگی در مرکز دل‌مشغولی‌های جلیقه‌زردان هستند، و مالیات‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. محققین در مؤسسه‌ی مطالعات سیاسی گرنوبل<sup>۱</sup> که بزرگ‌ترین نمونه را بررسی کرده‌اند، نشان می‌دهند که گرچه رد‌نخبگان سیاسی و مطالبه‌ی حاکمیت مردمی واقعی، یک‌صدا به تأیید جلیقه‌زرها می‌رسد، مطالبات مفصل برای دگرگونی نهادی معمولاً از تحصیل‌کرده‌ترین بخش‌های جنبش شنیده می‌شوند که به لحاظ اقتصادی در امنیت هستند و گرایش‌های چپ دارند: اقلیتی از نمونه (وزن‌دار)، که ۷۴ درصد آن‌ها وضعیت اقتصادی خود را «پرمخاطره» توصیف می‌کنند و ۶۰ درصد آن‌ها از تعیین موقعیت خود در محور راست-چپ امتناع می‌ورزند.<sup>۲</sup>

## آگاهی مثلی

تحدیدات هویت‌گرایانه - «فارغ از ملیت آن‌ها»؛ «نه نژادپرست نه سکسیست نه هوموفوبیک»- در تقاضانامه‌ی «مجمع مجامع» ارزش‌درنگ دارد، که در اکثر نوشته‌های جلیقه‌زرها در تکذیب *francité* منسوخ جنبش، برجسته است. اگر مطالبات جلیقه‌زرها بر مسائل اجتماعی-اقتصادی و سیاسی-نهادی متمرکز می‌شود، نه دستور کار نژادپرست-اسلام‌هراس، تردیدی نیست که عقاید ضد‌مهاجر جایگاهی درون جنبش همانند جمعیت به طور کلی دارند.<sup>۱۳</sup> شدت آن‌ها در نسبت معکوس بااهمیتی که به مسئله‌ی بی‌عدالتی اجتماعی اعطا می‌شود، بالا می‌رود. پویایی بسیج بی‌تردید در این رابطه مثبت بوده است، گرچه بدون رفع ایهامی که در بالا مورد بحث قرار گرفت. برخی ادعا کرده‌اند که جنبش، تقسیم اصلی را میان «آن‌ها»ی نخبگان و «ما»ی مردم

<sup>۱</sup> Sciences Po Grenoble

به صدر بازگردانده است: «داغ‌زنی بر مهاجرین و کسانی که از مزایا استفاده می‌کنند، به‌ندرت در راه‌بندان‌های جلیقه‌زرها به گوش می‌رسد، گویا آگاهی طبقاتی<sup>۱۴</sup> وحدت‌بخش است. مسئله اکنون این است که تنش‌های درونی که در سال‌های اخیر میان اقشار دارای تأمین [اجتماعی] بیش‌تر و کسانی که وابسته به کمک دولتی هستند به ظهور رسیده است، به پیش‌زمینه خواهد آمد، یا بلوک مردمی متحدی، خودش را علیه نخبگان قوام خواهد بخشید».<sup>۱۴</sup>

آن احتمال، هر چقدر که ممکن است ضعیف به نظر برسد، از پیش به نخبگان مورد نظر اخطار داده است، و آن‌ها در حالت ضدحمله قرار گرفته‌اند. مکرون مضامین «هویت» و «مهاجرت»، واژگان کلیدی در نژادی‌سازی دستور کار سیاسی در فرانسه، را از پیش در سخنرانی خود در ۱۰ دسامبر ۲۰۱۸ معرفی کرده بود. پیوند میان داغ‌زنی نژادی و هدف‌گیری کسانی که به مزایای دولتی وابسته هستند، به زحمت نیاز به تأکید دارد؛ افراد اخیر ممکن است به گروه‌های نژادی تعلق نداشته باشند، اما همان‌طور که بسیاری خاطر نشان کرده‌اند، آماج قرار دادن گفتمانی آن‌ها از تأثیر دیگری‌سازی برخوردار است. ادعا شده که آگاهی کارگران از دنیای اجتماعی در این شرایط، «مثلی» است: «آن‌ها احساس می‌کنند که نه فقط از بالا، بلکه از پایین نیز تحت فشار قرار دارند؛ این ایده که بیکاران خیلی زیادی هستند که به دنبال کار نمی‌گردند و از قبال مزایایی که با مالیات افراد دیگر پرداخت می‌شود، زندگی می‌کنند».<sup>۱۵</sup> به خاطر چندپارگی طبقه‌ی کارگر، عقب‌نشینی خدمات عمومی، تنزل حقوق اجتماعی همگانی به نفع سیاست‌های معطوف به لایه‌های خاص، و افزایش رقابت درونی میان طبقات مردمی، این «آگاهی مثلی» در ذات شرایط انقیاد اجتماعی محرزتر شده است. شیوع آن در «عقل سلیم» مردمی، یکی از منابع «خشیم [روبه‌رشد] علیه مالیات‌ها» است: کسانی که از نیروی کار خود زندگی می‌کنند، این احساس را دارند که کم‌تر و کم‌تر از نتایج آن بهره‌مند می‌شوند.

این خشم به آسانی رنگ و بوی نژادی به خود می‌گیرد. اگر محوریت مطالبات اجتماعی و تأثیرات وحدت‌بخش کنش جمعی بتواند به مقابله با آن فرایند کمک کند، این قضیه باقی می‌ماند که نمی‌توان در این شرایط به شکاف‌های نژادی درون طبقات مردمی پرداخت، مگر از طریق داغ‌زنی نژادی. ضرورت فاصله‌گیری از آن، اجتناب‌ناپذیر برای حفظ انسجام جنبشی که هدف آن هم صف‌آرایی همگان و هم سرکوب تمام اختلافات است، به نادیده گرفتن هشیارانه‌ی این مسئله منجر می‌شود. این موضع در ذات درخواست برای *francité* است، که هویت جلیقه‌زرها را مشخص می‌سازد: هم به عنوان بردار شمول به شیوه‌ای جمهوری‌خواه – همگی متحد در زیر پرچم ملی، «بدون تمایز نژاد یا مذهب» – و نیز به همان دلیل، به مثابه بردار طرد عمل می‌کند. نامرئی‌سازی غیرملی‌ها و این واقعیت را که مطابق با معیار «فرانسوی‌بودگی»، معلوم می‌شود برخی از ملی‌ها (سفیدپوستان، غیرمسلمانان) بیش‌تر از دیگران «فرانسوی» هستند، مخفی می‌سازد. با این حال اگر نظام سیاسی فعلی مانع از نمایندگی «مردم کوچک» می‌شود، افراد «از پایین» – همان‌طور که جلیقه‌زرها ادعا می‌کنند – کسانی را به طریقی بسیار رادیکال‌تر طرد می‌کنند که *francité* را زیر سؤال می‌برند، که در مقوله‌ی شهروندی درجه‌دوی دائمی قرار می‌گیرند، و کسانی را که به میزان قابل توجهی به همان دنیای اجتماعی «پایین» تعلق دارند. پرسش از «فرانسوی‌بودگی» آن‌ها توسط نشانه‌های نمادین جلیقه‌زرها، بی‌تردید یکی از دلایلی است که چرا جنبش در ابتدا طنین نسبتاً اندکی در حومه‌ی شهر داشت؛ اگرچه اکنون شروع به رشد می‌کند.<sup>۱۶</sup>

با بازگشت به تفاضانامه‌ی کورسی: متن با تیرئهی هویت جلیقه‌زرها از نژادپرستی – و همچنین از سکسیسم و هوموفوبیا – و شمول «نواحی خاکستری» *francité* (محل‌های فقیر، سرزمین‌های خارجی)، به نقطه‌ی حساسی دست می‌زند؛ به بیان دقیق‌تر، به تجربه‌ی سرکوب‌شده‌ی جنبش جلیقه‌زرها، که بر خود هویت آن

انگشت می‌گذارد. مسلماً تقاضانامه با چنین کاری دست به خطر می‌زند، اما همچنین قماری می‌کند که موفقیت آن برای تشکیل یک «ما» که حقیقتاً طبقات کارگر و مردمی را متحد می‌سازد - با پیروی از ضرب‌آهنگی یکسان، همان‌طور که گرامشی می‌گفت - اساسی است.

## طرد و نمایندگی

جنبش جلیقه‌زرها با شروع از اعتراض علیه مالیات‌های سوخت، و بسط آن به گلاویز شدن با مسائل عدالت مالی و «هزینه‌ی زندگی»، مطالبه‌ی نمادین خود را در همه‌پرسی به ابتکار شهروندان (RIC) یافت. کدام جهان‌بینی اجتماعی شامل این ادعاها می‌شود؟ در خلاصه‌ی *لوموند دیپلماتیک*<sup>۱</sup>: «رؤسا باید در آمد کم‌تری به جیب بزنند، کارکنان آن‌ها باید زندگی آبرومندانه‌ای داشته باشند: نوعی معین از «اقتصاد اخلاقی».<sup>۱۷</sup> در کار ادوارد تامپسون،<sup>۲</sup> «اقتصاد اخلاقی» عبارت بود از مجموعه‌ای از هنجارهای مشترک، عموماً ناشی از قانون عمومی، به قصد تنظیم اقتصاد دنیایی هنوز پیش‌صنعتی و پیش‌سرمایه‌داری حول انگاره‌های قیمت منصفانه یا تضمین نان برای همگان. وقتی آن هنجارها نقض می‌شدند، مردم حق داشتند شورش کنند، و خواهان این شوند که حاکم معاهده‌ی تلویحی را که آن‌ها مبنای آن بودند احیا کند.<sup>۱۸</sup> به همین ترتیب، نشان داده شده است که مطالبات اجتماعی جلیقه‌زرها، اصول نوعی «اقتصاد اخلاقی» معاصر را صورت‌بندی می‌کنند، که تحت حمله‌ی بی‌امان قدرت حاکم قرار گرفته است. در این پرتو، جنبش معطوف به احیا است نه انقلاب؛ استقرار مجدد قراردادی ملی، به جای سرنگونی نظم موجود.

<sup>۱</sup> Le Monde diplomatique

<sup>۲</sup> Edward Thompson



این قیاس گرچه تحریک‌آمیز است و موضوعیت بسیاری دارد، اما کمیت آن درمورد تفاوت رادیکال میان اعصار مورد بحث می‌لنگد: قدرتی که توسط توده‌های مردمی رژیم قدیم<sup>۱</sup> مخاطب قرار می‌گرفت، مشروعیت خود را به حق الهی مدیون بود. پادشاه قرار بود از بهروزی رعیت‌های خود مراقبت کند زیرا «مال او» بودند؛ نه چون در برابر بدنه‌ی حاکم شهروندان پاسخ‌گو بود. دقیقاً همین پس‌روی به سوی یک ریاست‌جمهوری مونارشیک و غضب‌تصمیم‌گیری توسط نخبگان سیاسی بی‌تفاوت به شرایط زندگی آنهاست که جلیقه‌زده‌ها مطلقاً رد می‌کنند. پیمان اجتماعی که آنها تقاضا دارند، اساساً سویی‌ی دموکراتیکی است که رژیم کنونی زیرپا می‌گذارد. تمثال مکرون، از طریق درآمیختن سازوبرگ سلطنتی ریاست‌جمهورگرایی جمهوری پنجم با تکبر و خودبینی طبقه‌ی بورژوازی معاصر، بالاترین تجسم این انکار دموکراسی است.

به جای «اقتصاد اخلاقی» جوامع پیشاصنعتی، باید قیاس تاریخی دیگری را پیشنهاد دهیم که آن وجه «اخلاقی» را درون چارچوب جامعه‌ای عمدتاً صنعتی شده، و رژیم سیاسی مبتنی بر اصل نمایندگی، بازصورت‌بندی می‌کند. جنبش چارتیستی در انگلستان، خودش را با انتشار «منشور مردم» در مه ۱۸۳۸ اعلام کرد. آن منشور دارای شش ماده بود: حق رأی همگانی مردان، رای‌گیری مخفی، واجد شرایط بودن تمام شهروندان برای کاندیداتوری، مواجب برای نمایندگان منتخب، حوزه‌های انتخابی برابر و - امروزه به شکل غیرقابل‌قبولی رادیکال - پارلمان‌های سالانه. کانون توجه نبرد چارتیست‌ها، طرد سیاسی نهادینه‌ی طبقات مردمی بود: به زحمت ۱۵ درصد از جمعیت مردان دارای حق رأی بودند، علی‌رغم گسترشی که قانون اصلاحات ۱۸۳۲ با بی‌میلی اعطا کرده بود. اما کسب حق رأی به همان‌اندازه به منزله‌ی اهرمی برای اصلاحات اجتماعی گسترده علیه قانون فقرای ۱۸۳۴، با رژیم رسوای کارگاه‌های آن برای

---

<sup>۱</sup> Ancien régime

تهی‌دستان؛ نظام مالیات تنزلی، فساد نخبگان سیاسی، و به‌طور کلی، امتیازات ثروتمندان و طبقه‌ی زمین‌دار عاقل و باطلی که هنوز تا حد زیادی بر اجلاس سران دولت تسلط داشتند، تلقی می‌شد.

در جهان‌بینی چارتیستی، در مقام بسط و گسترش سنت انگلیسی رادیکالیسم دموکراتیک اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹، علت مصایب اجتماعی و اقتصادی کارگران در انحصار سیاسی ثروتمندان نهفته است. همان‌طور که گرت استدمن جونز<sup>۱</sup> ادعا کرده است: «در گفت‌وگو رادیکال، خط منقسم میان طبقات، نه میان کارفرمایان و کارگران بلکه میان افرادی بود که نمایندگی می‌شدند و نمی‌شدند».<sup>۱۹</sup> استراتژی چارتیسم برساخت یک جنبش کارگری نبود، حتی اگر عمده‌ی حمایت خود را از طبقه‌ی کارگر به دست می‌آورد، بلکه اتحاد «مردم» و «تولیدکنندگان» علیه رانت‌خواران عاقل و مالکین زمین‌دار بود که قدرت را در انحصار خود داشتند. زبان آن، چشم‌اندازی اخلاقی را از اقتصاد منتقل می‌کرد، و حول انگاره‌های عدالت، کرامت و انصاف متمرکز بود، که مالکیت ابزار تولید را کنار می‌گذاشت.

نقاط اشتراک واضحی با جلیقه‌زدها وجود دارد. در هر دو مورد، نیروی محرک جنبش نه صرفاً سیاسی است نه صرفاً اقتصادی، بلکه ترکیب پویایی از هر دوست. هر دو علیه طرد سیاسی طبقات مردمی واکنش نشان می‌دهند، و کنش عمومی را - که با سلسله‌ای از اصلاحات نهادی به هدف گسترش مشارکت شهروندان، جان تازه‌ای گرفته است - مؤثرترین وسیله برای حصول اصلاحات اجتماعی به نفع آن لایه‌ها در نظر می‌گیرند. چارتیست‌ها رویارو با رژیم پارلمانی بر پایه‌ی حق رأی محدود به داراها و تحولات سرمایه‌داری صنعتی اولیه، تقاضای اصلاح‌های نمایندگی را داشتند تا آن‌ها نسبت به شهروندان پاسخگو تر گردند. جلیقه‌زدها با مکانیسم‌های «حصائی‌هی پنهان»<sup>۲۰</sup> - که وزن طبقات فرودست را در نهادهای نمایندگی به حاشیه می‌راند -

<sup>۱</sup> Gareth Stedman Jones

در آمیخته با ضعف و شکستگی دموکراسی پارلمانی پس از دهه‌ها سیاست‌های نولیبرال مواجه هستند. حال که احزاب سیاسی که زمانی برای مشارکت طبقات مردمی درون حیات عمومی می‌جنگیدند آن‌ها را به امان خدا رها کرده‌اند، آن‌ها به تحریم انتخابات پناه بردند؛ یا به حمایت از راست افراطی پرداختند.

## مطالبات قابل اجرا

انفصال آن‌ها [نمایندگان و نمایندگان‌شدگان]، در قلب بحران ارگانیک است که در کاهش تجمعات و ترک احزاب اصلی جلوه‌گر می‌شود. فروپاشی مصالحه‌ی اجتماعی کینزی-فوردیستی همچنین شامل تحلیل رفتن اشکال سیاسی-نهادی بود که علی‌رغم بوروکراتیزاسیون و محدودیت‌های ذاتی، شکلی از مشارکت مردمی را اجازه می‌دادند. جنبش جلیقه‌زرها هم به آشکار شدن و هم به تجلی یافتن شدت بحران نمایندگی کمک کرده است. برنامه‌ی آن‌ها مانند منشور چارتیست‌ها، گرچه در بستر تاریخی‌ای بسیار متفاوت، نشان می‌دهد که کنش دولت می‌تواند وضعیت آن‌ها را بدون دست زدن به مکانیسم‌های انباشت سرمایه یا حتی بازتوزیع ثانویه، بهبود بخشد. به استثنای مالیات بر ثروت - که اقدامی عمدتاً نمادین بود - تأکید برنامه بر افزایش «قدرت خرید» توسط دولت با کاهش مالیات‌های مستقیم است. این برنامه در انضمامی ساختن مطالبه‌ی جلیقه‌زرها برای بازتوزیع به نفع طبقات مردمی، و خشم آن‌ها از نابرابری اجتماعی و خودبینی «ثروتمندان»، ناکام می‌ماند.

اگرچه گروه‌های محلی، شرکت‌های چندملیتی و پدیده‌های جهانی‌سازی - از آسیب زیست‌محیطی تا قدرت شرکت‌های جهانی، برون‌سپاری مشاغل و نهادهای فراملی - را نیز هدف قرار می‌دهند، تاکنون اقتصاد سیاسی جنبش به ندرت سطح سیاست‌های نولیبرال را خراشیده است. به راستی، به این خطر می‌انجامد که به کاهش چشم و گوش بسته‌ی مالیات‌ها و تخریب خدمات عمومی به عنوان اقداماتی که

«قدرت خرید» را افزایش خواهند داد، مشروعیت بخشند. تعجب آور نیست که مکرون سعی کرده است راه جلیقه‌زرها را با جدی گرفتن آن‌ها سد کند. او در «نامه به مردم فرانسه» مورخ ۱۳ ژانویه‌ی ۲۰۱۹ اعلام کرد که کاهش مالیات بدون کاهش همزمان هزینه‌های کلی عمومی غیرممکن خواهد بود، و از عموم مردم دعوت کرد تا بحث کنند که تیر در کجا باید فرود بیاید.<sup>۱</sup>

RIC، ایده‌ی برگزاری همه‌پرسی شهروندی که به چراغ راه جنبش تبدیل شده است، قرار است با دور زدن حزب و نظام نهادی، قدرت را به مردم بازگرداند. با وجود این، متکی بر درکی از سیاست است - به مثابه فهرستی از مسائل گسسته، که طوری طرح می‌شوند انگار آزمون دانشجویی است - که به‌سادگی در معرض خطر بازتولید سیاست‌زدایی «حکومت‌داری» نولیبرال قرار دارد: حذف هر انگاره‌ای از سیاست به‌مثابه مقابله میان جریان‌های ایده‌ها و پروژه‌های برخوردار از انسجام کلی. این پیشنهادها در عوض حل بحران نمایندگی، صرفاً آن را منعکس و تعمیق می‌کنند. آن‌ها با دامن زدن به توهم ضد-سیاسی *لوحی سفید*<sup>۱</sup> عاری از میانجی‌ها، به جای پرداختن به وظیفه‌ی ابداع مجدد آن‌ها، بیش‌تر فرار روبه‌جلوی اقتدارگرایانه را در ذات دولت نولیبرال تشویق می‌کنند، که به نظر می‌رسد نهادهای جمهوری پنجم از آغاز محتوم به آن بوده‌اند. در این مورد نیز مکرون، مکارتر از آنچه غالباً در حق او پنداشته می‌شود، قصد دارد مطالبه برای دموکراسی مستقیم را با تکرار عملکرد بناپارتیستی که وجه مشخصه‌ی کارزار انتخاباتی ۲۰۱۷ او بود تلافی کند؛ رئیس‌جمهور که آستین‌های خود را بالا می‌زند، به عنوان بخشی از «مباحثه‌ی بزرگ ملی» - که طبیعتاً از بالا هدایت می‌شود - به میان مردم می‌رود، و خودبیان‌گری «بی‌میانجی» شهروندان را میسر می‌سازد.

<sup>۱</sup> Tabula rasa

چه گونه می‌توان این شکاف چشمگیر را میان جنبشی زاده شده از خشم عمومی علیه بی‌عدالتی‌های اجتماعی و تجزیه‌ی دموکراتیک، و بیان آن در مطالباتی - منسجم‌تر از آنچه بسیاری دوست دارند اعتراف کنند - که به راحتی می‌توانند به ضد خود معکوس شوند، توضیح داد؟ ممکن است قیاس با چارلیست‌ها دوباره در این جا مفید باشد. علاوه بر سرکوب دولتی سنگ‌دلانه‌ی تحمل‌ناپذیری که علیه جنبش چارلیست‌ها لگام گسیخته بود، آن جنبش به سرعت علیه تناقضات درونی اقتصاد سیاسی خود قد علم کرد. ایده‌ی اصلاحات سیاسی به‌عنوان اهرمی برای اصلاحات اجتماعی جهان‌شمول، اعتبار خود را تحت لوای حکومت‌های اصلاح طلب توری‌های لیبرال مانند رابرت پیل،<sup>۱</sup> که می‌توانست در زمینه‌ی مسائلی مانند مالیات سازش کند بدون این که به گسترش حق رأی روی خوش نشان دهد - یا از گزینه‌ی سرکوب بی‌رحمانه صرف نظر کند - اعتبار خود را از دست داد. معلوم شد که اقتصاد سیاسی چارلیسم ناتوان از مقابله با انفصال میان حیطه‌های اقتصادی و سیاسی است، که توسط دولت لیبرال روبروشدی نهادینه شده بود. سوسیالیسم و کنش اتحادیه‌های صنفی عاقبت درفش جنبشی سیاسی را که فوران شکوه نهایی آن در سال ۱۸۴۸ فرارسید، به هوا بلند می‌کرد. اگر جنبش جلیقه‌زرها جهت‌گیری خود را تغییر ندهد، که در حال حاضر بعید به نظر می‌رسد، شاید در دام عجز و ناتوانی مشابه با وضعیت چارلیست‌ها بیفتد؛ ممکن است نتواند پویایی‌ای را در خویش به وجود آورد که قادر به مهار سرکوب وحشیانه علیه خود باشد؛ و برای مبارزه به منظور پیشبرد مطالباتی که به راحتی توسط دولتی هشیار و گوش‌به‌زنگ قابلیت بازپس‌گیری نداشته باشند، دچار مشکل شود.

---

<sup>۱</sup> Robeert Peel

## در تروا

بنابراین تجربه‌ی اجتماعی و سیاسی که این خیزش بازنمایی می‌کند، در برنامه‌ی رسمی آن خلاصه نمی‌شود. بحث با جلیقه‌زرها در تروا در اواخر مارس، پس از نمایش فیلم فرانسوا رافن،<sup>۱</sup> *آفتاب می‌خوهم*،<sup>۲</sup> روشن ساخت که ظرفیت جنبش برای تاب آوردن آزمون زمان، و حفظ بسیج‌های خود در طول پنج ماه، به شیوه‌ی حقیقتاً جمعی سازمان‌دهی بستگی داشت. جلیقه‌زدهای فعال دارای ترجیح واضحی برای تعامل شخصی مستقیم بودند؛ فیس‌بوک، عرصه‌ی دستکاری «از پایین» - زمین باروری برای شایعات و رقابت‌های شخصی - و همچنین نظارت دولتی «از بالا» تلقی می‌شد، حتی با این‌که هنوز تنها ابزار موجود برای هماهنگی و ارتباط در مقیاس بزرگ‌تر بود. گروه تروا نیز بینش جالب توجهی را در مورد طرز عمل راست افراطی ارائه می‌کرد.

سرژ،<sup>۳</sup> عضو سابق اتحادیه‌های صنفی در نمایندگی خودروی سیتروئن، در بازنشستگی پیش از موعد به خاطر بیماری، و یکی از اعضای حزب ملانشون، فرانسه‌ی *تسلیم‌ناپذیر*، توضیح داد که چه‌گونه در اصل مهارت‌های سازمان‌دهی خود - اعلامیه‌ها، تبلیغات و تظاهرات‌ها - را در اختیار یکی از گروه‌های پیشرو در منطقه به نام *فرانسه‌ی چشمگین*<sup>۴</sup> قرار داده بود، که «انواع و اقسام افراد» را در برمی‌گرفت - «یک قرمز - سفید - آبی واقعی»، مسلماً شامل راست افراطی - و نخست علیه مالیات‌های سوخت سپس علیه تعطیل شدن بیمارستان‌ها سازمان یافت. در تروا، ۴۰۰۰ نفر در واکنش به فراخوان جلیقه‌زرها برای کنش علیه مالیات سوخت در ۱۷ نوامبر ۲۰۱۸ بیرون آمدند؛ انبوه جمعیت عظیمی برای یک شهر بازار قدیمی ۶۰،۰۰۰ نفره. در آغاز، چهار فلکه به

<sup>۱</sup> François Ruffin

<sup>۲</sup> J'veux du soleil

<sup>۳</sup> Serge

<sup>۴</sup> France en Colère

طور بیست و چهار ساعته اشغال شد. به گزارش سرژ، در یکی از آن‌ها دو پیکارجوی راست افراطی محلی از دوبرو له فرانس<sup>۱</sup> سعی کردند جنبش را با اعلام خودشان به‌عنوان نمایندگان منطقه‌ای برای جلیقه‌زرده‌های اوب<sup>۲</sup> - «هدایت نمایش از پشت کامپیوترهایشان» - تصاحب کنند: «آن ماجرا مایه‌ی دلسردی شد!» بنا به گفته‌ی سرژ، آن دو نفر به زحمت زمانی را در فلکه‌ها صرف کرده بودند: «آن‌ها در کافه می‌نشستند در حالی که بقیه در تظاهرات گاز اشک‌آور می‌خوردند؛ مردم به‌زودی متوجه شدند که چه خبر است». او در ادامه گفت که اکثر جلیقه‌زرها هیچ پس‌زمینه‌ی سیاسی نداشتند. «اما آن‌قدر از این زندگی اشغال دل‌زده شده بودند که حاضر بودند به هر جا بروند، از هر کس پیروی کنند»:

از زبان برخی از آن‌ها می‌شنوید که «هیچ پولی برای ما وجود ندارد، اما مهاجران مسکن رایگان دریافت می‌کنند؛ مراقبت رایگان می‌گیرند، در حالی که هیچ‌کس برای مراقبت از سالمندان ما، هیچ‌کس برای مراقبت از مادر من وجود ندارد». یک روز جیاکومونی<sup>۳</sup> [یکی از آن دو راست افراطی] با کپه‌ای از جزوات ظاهر شد که نشان می‌داد کمک‌های رفاهی باید کاهش یابند، زیرا هزینه‌ی بیش از حدی برگردن ما می‌گذارند. من از توزیع اعلامیه‌ها خودداری کردم و دیگران در فلکه‌ی بریکو<sup>۴</sup> نیز همین‌طور. ما همیشه به‌صراحت تأکید می‌کردیم: «هدف را اشتباه نگیرید!» و همچنین

---

<sup>۱</sup> Debout la France

<sup>۲</sup> Aube

<sup>۳</sup> Giacconi

<sup>۴</sup> Brico

سعی می‌کنیم به مردم اطلاع دهیم... کم کم دارد ثمر می‌دهد، اما سخت بوده است، و هنوز پایان کار نیست.<sup>۲۲</sup>

سرژ در پاسخ به این سؤال که چرا از چهار فلکه‌ای که در بدو امر در نوامبر گرفته شده بود، تنها اشغال بریکو هنوز قدرتمند جریان داشت، پاسخ داد که جوّ در هر کدام متفاوت بود. یکی از آن‌ها که در دست تیپ‌هایی از دوبرت له فرانس بود به سبک نظامی با رهبران و قواعد صلب اداره می‌شد. دیگری که توسط اکتیویست‌های محلی خشمگین اداره می‌شد همدلانه‌تر بود، اما یک جلیقه‌زرد در آن‌جا تلاش کرده بود خودش را رهبر معرفی کند، که به دعواهایی منجر شد. در بریکو، آن‌ها جوّ جمعی خوبی از آغاز داشتند، و بسیاری از افراد محلی در ژست همبستگی برای آن‌ها غذا و نوشیدنی آورده بودند. پنجاه یا شصت نفر از آن‌ها با هم ملاقات کردند تا در مورد این بحث کنند که چه نکاتی در «مجمع مجامع» سن‌نزر مطرح شود و دو نماینده را برای شرکت در آن‌جا برگزینند. اثرات دور فعلی سرکوب قضایی چه بودند؟ «مردم از جریمه و پرونده‌های قانونی علیه آن‌ها جا خورده‌اند؛ از سرکوب شوکه شده‌اند. سیاست آن‌ها را تغییر می‌دهد یا نه، نمی‌دانم. اما آن‌ها را عصبانی‌تر می‌کند، مطمئنم.»

رویارو با این عزم و اراده، پاسخ یکی از جلیقه‌زردان به پرسش خبرنگار به ذهن متبادر می‌شود. از او پرسیده شد که راجع به امتیازات مکرون در زمینه‌ی مالیات سوخت چه نظری دارد. او پاسخ داد: «هر امتیازی که بدهند، هرگز کافی نخواهد بود.» این حرف نشان می‌دهد که جنبش حاکی از چیزی است که از تمام تعاریف و سنجش‌ها می‌گریزد، آرمانی که هنوز نمی‌توان به کلام درآورد. یافتن بیانی موجزتر از شکاف میان ادراک وضعیتی تحمل‌ناپذیر و عدم امکان رادیکال تخیل وضعیتی متفاوت، دشوار خواهد بود. چالش برای نبردهای امروز در همین‌جا نهفته است: ابداع یک بدیل،



نه به‌مثابه اتوپیا بلکه به‌مثابه پروژه‌ای که همچنین شامل ابزار تحقق خود در ترکیبی جدید از رادیکالیسم و تفکر استراتژیک خواهد بود.

## یادداشت‌ها

<sup>۱</sup> در اواخر مارس ۲۰۱۹ یک نظرسنجی در لو فیگارو نشان داد که ۵۳ درصد از پاسخ‌دهندگان هنوز ابراز حمایت یا همدردی با جلیقه‌زدها می‌کنند، اگرچه نسبت به قبل کاهش یافته بود: 'Gilets Jaunes: le soutien des Français en chute (sondage)', *Figaro*, ۲۰ March ۲۰۱۹.

<sup>۲</sup> Bruno Amable, 'Vers un bloc antibourgeois?', *Libération*, ۲۶ November ۲۰۱۸; Vincent Prémey, 'Du prolétariat et des populistes', *Mediapart*, ۱۳ January ۲۰۱۹; Gérard Noiriel, 'Les gj replacent la question sociale au centre du jeu politique', *Le Monde*, ۲۷ November ۲۰۱۸; Sophie Wahnich, 'La structure des mobilisations actuelles correspond à celle des sans-culottes', *Mediapart*, ۴ December ۲۰۱۸; Vincent Bilem, 'Pourquoi la place des femmes dans le mouvement des gilets jaunes fait-elle tant polémique?', *Les Inrockuptibles*, ۱۷ December ۲۰۱۸ [Amable and Wahnich in English on Verso blog].

<sup>۳</sup> *(Quantité)* و همکارانش در *کوانتیتیه کریتیک* (Yann Le Lann نک. تحقیق یان لو لن) *(Critique)* (Sylvia Zappi)، در بحث با سیلویا زاپی 'Le mouvement des "gilets jaunes" est avant tout une demande de revalorisation du travail', *Le Monde*, ۲۵ December ۲۰۱۸ [in English on Verso blog].

<sup>۴</sup> به ویژه، نک.

Antonio Gramsci, 'Observations on Certain Aspects of the Structure of Political Parties in Periods of Organic Crisis', in Geoffrey Nowell Smith and Quintin Hoare, eds, *Selections from the Prison Notebooks*, London ۱۹۷۱, pp.

برداشت‌های گرامشی همچنین در شالوده‌ی مقاله‌ی تحریک‌آمیزی از برونو امابیل (Bruno Amable) و استفانو پولامبارینی (Stefano Palombarini)، توهم «بلوک بورژوازی»، پاریس، ۲۰۱۷، است.

*Rencontre réussie*<sup>۵</sup>: ظرافت‌های شانس و شادی از ترجمه‌ی تحت‌اللفظی انگلیسی یعنی «مواجهه‌ی موفقیت‌آمیز» حذف شده‌اند.

*Là qu'on vive*؛ «همان‌جا که زندگی می‌کنی، [دست به عمل بزنی]». بر اساس صفحه‌ی فیس‌بوک آن، هدف سازمان عبارتست از «گشودن فضایی در شهرک ما که هرکس به آن راه دارد بدون این که احساس کند به خاطر طبقه‌ی اجتماعی، خستگاه یا جنسیت خود مورد قضاوت قرار می‌گیرد؛ فضایی که می‌توانیم با هم ملاقات کنیم، حرف بزیم، با یک‌دیگر آشنا شویم، و مهم‌تر از همه، دوباره یاد بگیریم که چه‌گونه با سهیم شدن دانش و مهارت‌ها، بدون داشتن هیچ رهبری، با هم‌دیگر همکاری کنیم». اهداف سیاسی آن شاید به بهترین نوجه در متنی بیان شده‌اند که توسط پیکارجویی از بخش کارگران فرهنگ و ارتباطات در اتحادیه‌ی CNT آنا کوسندیکالیست نوشته شده و در صفحه‌ی *Là que on vive* پست شده است: «تشکیل کمیته‌های محلی که خودشان را بر اساس اصول دموکراسی مستقیم سازمان می‌دهند: مجمع عمومی مستقل، نمایندگان دائماً قابل عزل با احکام الزامی، گردش مسئولیت‌ها. این کمون‌های خودمختار، مطالبات مردمی، برابری خواهانه، اجتماعی و زیست‌محیطی را مطرح خواهند کرد. اگر ادعاهایشان برآورده نشود، به پیش خواهند رفت و آن‌ها را اجرا خواهند کرد، بدون این که دلواپس اشکال قانونی نمایندگی باشند – آن‌ها حاضر خواهند بود تا با شهردار و بخشدار مقابله کنند، و عضو پارلمان را به شیشه‌ی [*local*] خود بازگردانند». «تا جای لازم، کمون‌های خودمختار با هم متحد خواهند شد تا تجربیات و تأملات خود را به اشتراک بگذارند و برای مدیریت امور مشترک به هم‌دیگر کمک کنند... بدین ترتیب، دولت به شکل روزافزونی به حاشیه رانده خواهد شد، قدرت آن به حدی کاهش می‌یابد که ناکارآمد می‌گردد، تا روزی که یک فشار آخر برای فرو ریختن هرم نظم اقتدارگرا کافی خواهد بود». نک.

Pierre Bance, 'A propos de l'appel des gilets jaunes de Commercy', *Autrefutur.net*, ۳ December ۲۰۱۸.

<sup>۵</sup> See 'Masses, spontanéité, parti. Discussion entre Sartre et la direction d'*Il Manifesto*', ۲۷ August ۱۹۶۹, in *Il Manifesto: Analyses et thèses de la nouvelle extrême-gauche italienne*, Paris ۱۹۷۱, p. ۳۰۰.

قابل دسترس است. *Vive la Révolution*. رونویسی از مباحثات «مجمع مجامع» در وب سایت<sup>۶</sup>

همچنین نک. بهره‌گیری سوفی وانینج از مفاهیم سارتر در این رابطه:<sup>۹</sup>

‘De la fusion, de l’incertitude et du pari’, *Libération*, ۲ January ۲۰۱۹.

(Davide Lassere: (و داوید لاسر (Alexis Cukier) نک. اظهارات الکسی کوکیه (‘

‘Contre la loi travail et son monde’, *Les Temps modernes*, no. ۶۹۱, ۲۰۱۶, esp. pp. ۱۳۰-۴.

<sup>۱۱</sup> فیلم‌هایی از «مجمع مجامع» سن-نازره، ۵-۷ آوریل ۲۰۱۹، را می‌توان به صورت آنلاین یافت. تقاضانامه‌ی آن، «سرشت ضددموکراتیک و ماورالیبرال» نهادهای اتحادیه‌ی اروپا را محکوم کرد، اما با احترام به «استقلال گروه‌های جلیقه‌زرد و افراد به طور کلی»، هیچ فراخوانی برای رأی خاص یا تحریم انتخابات اتحادیه‌ی اروپا در می ۲۰۱۹ نداد.

<sup>۱۲</sup> Tristan Guerra, Frédéric Gonthier, Chloé Alexandre, Florent Gougou et Simon Persico, ‘Qui sont vraiment les gj? Les résultats d’une étude sociologique’, *Le Monde*, ۲۶ January ۲۰۱۹.

این نظرسنجی نشان داد که نابرابری‌ها (۲۶٪)، قدرت خرید (۲۵٪) و فقر (۱۴٪) در رأس فهرست مسائل بودند، و بعد مالیات‌ها (۱۱٪)

به گفته‌ی محققان مؤسسه‌ی مطالعات سیاسی گرنبول، تقریباً هر ۶ نفر از ۱۰ نفر فکر می‌کردند که «مهاجرت بیش از حدی در فرانسه وجود دارد»، تقریباً همانند با سطح ملی. کسانی که بیش‌تر از همه با مهاجرت مخالف بودند همچنین کمتر از همه به سیاست علاقه داشتند و بیش‌تر دلواپس «قدرت خرید» بودند:

Guerra et al., ‘Qui sont vraiment les gj?’

<sup>۱۴</sup> Nicolas Duvoux, ‘Gilets Jaunes: La perspective d’une réunification d’un bloc populaire inquiète les politiques’, *Le Monde*, ۷ February ۲۰۱۹.

<sup>۱۵</sup> Olivier Schwartz, ‘Vivons-nous encore dans une société de classes? Trois remarques sur la société française contemporaine’, *La Vie des Idées*, ۲۲ September ۲۰۰۹.

<sup>۱۶</sup> Emmanuel Riondé, ‘Pourquoi Toulouse est l’un des bastions des gj’, *Mediapart*, ۹ February ۲۰۱۹; Lucie Delaporte and Mathilde Goanec, ‘Gilets Jaunes d’Ile-de-France: “Les quartiers populaires sont là”’, *Mediapart*, ۱۶ February ۲۰۱۹.

<sup>۱۷</sup> Pierre Souchon, 'Avant, j'avais l'impression d'être seule', *Le Monde diplomatique*, no. ۷۷۸, January ۲۰۱۹.

<sup>۱۸</sup> See Samuel Hayat, 'Les Gilets Jaunes, l'économie morale et le pouvoir', *samuelhayat.wordpress.com*, ۵ December ۲۰۱۸.

<sup>۱۹</sup> Gareth Stedman Jones, 'Rethinking Chartism', in *Languages of Class: Studies in English Working-Class History ۱۸۳۲-۱۹۸۲*, Cambridge ۱۹۸۳, pp. ۱۰۶-۷.

<sup>۲۰</sup> See Daniel Gaxie, 'Le cens cachée', *Réseaux*, vol. ۵, no. ۲۲, ۱۹۸۷, pp. ۲۹-۵۱.

<sup>۲۱</sup> مکرون در ۷ مه ۲۰۱۹ با خاتمه دادن به «مباحثه‌ی بزرگ» خود تأیید کرد که مالیات درآمد پایین‌تر با کاهش بیش‌تر هزینه‌ها، ساعات کاری طولانی‌تر و بستن گریزگاه‌های مالیات کسب‌وکار جبران خواهد شد.

<sup>۲۲</sup> برای تمام تفاوت‌ها با دوره‌ی وایمار، زمانی که احزاب توده‌ای چپ و راست برای قیضه‌ی خشم و آمل مردمی برای تغییر رادیکال با هم می‌جنگیدند، ممکن است یادآوری سخنان یک آلمانی جوان که در تابستان ۱۹۳۲ توسط دنیل گوئرین یادداشت شده بود، ارزنده باشد: «می‌بینید، ما به جان یک‌دیگر افتاده‌ایم. سوداها به جوش آمده‌اند، یک‌دیگر را می‌کشیم، اما اساساً چیز یکسانی را می‌خواهیم..» [گوئرین: «واقعا؟»] «بله، یک چیز، دنیایی جدید، اساساً متفاوت از امروز، نظامی جدید»:

Daniel Guérin, *La peste brune*, Paris ۱۹۷۱, p. ۳۱.